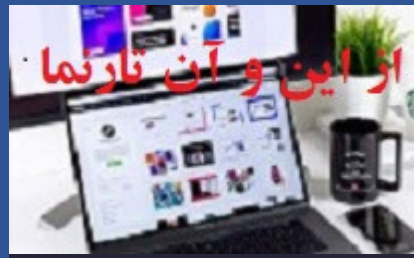


در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



[m.ilbeiqi@yahoo.fr](mailto:m.ilbeiqi@yahoo.fr) [xalvat.info](http://xalvat.info)

عصر ایران

عصر ایران ([asriran.com](http://asriran.com))

[با صفحه بندی دوباره]

### مرتضی کیوان؛ گنجشکی که پرید...

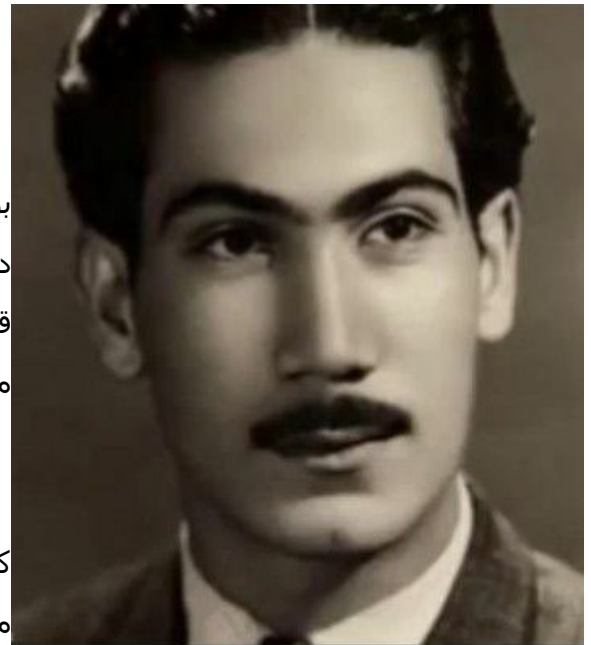
**مهرداد خدیر** - «ظاهرش عادی بود. قدش از متوسط، اندکی کوتاه تر بود. با قدمهای تند راه می رفت. موی خرمایی موجداری داشت که به دقت به عقب شانه می کرد. عکسهای قدیمش نشان می دهد که قبلاً فرقش را از وسط باز می کرده و به مویش روغن می زده. این هم مثل کراوات رنگی از آن چیزهایی بود که بعداً کنار گذاشته بود.

چشم و ابروی گیرایی داشت. پشت چشمش ورم دار و ابرویش کمانی و کشیده بود؛ کامل ترین ابرویی که من دیده بودم. همیشه فکر می کردم اگر دختر بود لازم نبود حتی یک مو از زیر ابرویش بردارد. بینی اش کشیده ولی کوفته بود. پشت لب بلندی داشت که به سیل

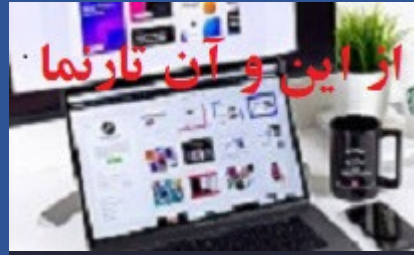
باریکی آراسته بود. دو تا دندان جلوش کمی روی هم سوار شده بود و شاید به همین علت، حرف سین را کمی بچه گانه تلفظ می کرد. آدم، خیلی زود با قیافه اش، اُخت می شد و او هم خیلی زود، سر شوخی را باز می کرد.

همیشه یک قلم خودنویس خوب با جوهر سبز و مقداری یادداشت توی جیب بغلش داشت. این یادداشت ها را از لای کتابها و مجله ها و حتی روزنامه ها برمی داشت. از هر نکته عجیب یا مضحکی که به چشمش می خورد.

ما معمولاً همدیگر را توی کافه ها می دیدیم و همین که می نشست یادداشت هایش را درمی آورد و روی میز می ریخت. اسم این یادداشت ها "گنجشک های کیوانیه" بود و همه ما برای دیدن آخرین



## در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



[m.ilbeiqi@yahoo.fr](mailto:m.ilbeiqi@yahoo.fr) [xalvat.info](http://xalvat.info)

گنجشک‌ها بی‌تاب بودیم. بعضی از این گنجشک‌ها را عینا از توی مجله‌ها می‌برید و لای کتابچه بغلی‌اش می‌گذاشت و مطالب روزنامه‌ها را هم بعد از چاپ ویرایش می‌کرد.

او در واقع اولین ویراستار ایران بود... بعد از کودتای ۲۸ مرداد من و دوستانم دستگیر شدیم و ما را برای محاکمه مجدد از آبادان به لشگر دو زرهی تهران آوردند و همه به حبس‌های سنگین محکوم شده بودیم. ۶ نفر در یک سلول افتادیم و شروع کردیم به واریسی دیوار سلول. یک خط آشنا را شناختم: **مرتضی کیوان** ۱۳۳۳/۲۶/۷ و این که می‌گویم مربوط به پاییز ۱۳۳۴ است یعنی درست یک سال بعد از اعدام مرتضی. چون او را سحرگاه ۲۷ مهر ۱۳۳۳ در همان لشگر زرهی اعدام کردند. همان خط روی دیوار را روی دیواره یک لیوان لعابی دسته دار نخودی رنگ با مداد کپی هم دیدم که نوشته بود:

**درد و رنج نازیانه چند روزی بیش نیست  
رازدار خلق اگر باشی همیشه زنده‌ای...**

اینها را **نجف دریابندری** در گفت‌وگو با **ناصر حریری** در کتاب «یک گفت‌وگو» - نشر کارنامه- درباره مرتضی کیوان گفته و در گفت و گو با مجله نگاه هفته هم به آن ارجاع داده است. هم او که با شعری از **احمد شاملو** جاودانه شد:

**«نه به خاطر سنگ‌فرشی که مرا به تو می‌رساند  
نه به خاطر شاه‌راه‌های دوردست  
به خاطر ناودان، هنگامی که می‌بارد  
به خاطر کندوها و زنبورهای کوچک  
به خاطر جار بلند ابر در آسمان بزرگ آرام**

**به خاطر تو  
به خاطر هر چیز کوچک و هر چیز پاک به خاک افتادند  
به یاد آرا!**

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



[m.ilbeiqi@yahoo.fr](mailto:m.ilbeiqi@yahoo.fr) [xalvat.info](http://xalvat.info)

عموهایت را می‌گویم،

از مرتضی سخن می‌گویم...»

با این که نظامی نبود چون به چند افسر فراری ارتش پناه داده بود او نیز همراه آن افسران، محاکمه و به اعدام محکوم و صبح ۲۷ مهر ۱۳۳۳ تیرباران شد.

درست است که سابقه همکاری با حزب توده را داشت اما توده‌ای به مفهومی که دیگران بودند، نبود و بیشتر روزنامه‌نگار بود. این ادعا هم با مجلات غیر حزبی که با آنها همکاری داشت روشن می‌شود و هم از همکاری با دولت ملی دکتر مصدق.

به خاطرات دریابندری و شعر شاملو اشاره شد. اما تأثیر مرتضی کیوان تنها بر این دو نبود. او که به لحاظ سن و سال چند سالی از دوستان خود بزرگ‌تر بود چنان تأثیری بر چهره‌های شاخص آن روزگار گذاشت که هر یک در سوگ او نوشتند و سرودند: **از سیاوش کسراپی و هوشنگ ابتهاج تا مصطفی فرزانه و خود نیما البته.**

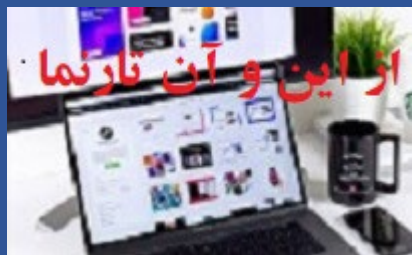
مرتضی کیوان، بیش از آن که سیاسی و حزبی باشد ادبی و فرهنگی بود و اگرچه در رسانه‌های رسمی حتی بعد انقلاب از او یاد نشد اما شعر شاملو و همسر وفاداری که تمام عمر خود را وقف کتابداری کرد و به "مادر کتابداری ایران" شهرت یافت نام مرتضی کیوان را زنده نگاه داشتند.

**پوران‌دخت سلطانی** و او درست ۴ ماه قبل از اعدام کیوان در ۲۷ خرداد ۱۳۳۳ ازدواج می‌کنند:

«سال بد، سال باد، سال اشک، سال شک... سال پست، سال درد، سال عزا، سال اشک

**پوری، سال مرگ مرتضی»** روایت همین رنج است. چرا که پوری هم خود به زندان می‌افتد اما پس از مرگ مرتضی آزاد می‌شود. عروس جوان اما به سرعت درهم شکسته و خسته و به بیماری سل مبتلا شده بود و با لباس عزا برای درمان به انگلستان می‌رود. در لندن درمان می‌شود اما مرتضایی نبود که بازگردد. می‌ماند و در کمبریج در رشته ادبیات انگلیسی درس می‌خواند و پس از ۸ سال زندگی در اروپا به ایران بازمی‌گردد.

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



[m.ilbeig@yahoofr](mailto:m.ilbeig@yahoofr) [xalvat.info](http://xalvat.info)

هنوز بیش از آن که پوری سلطانی باشد همسر مرتضی کیوان اعدامی بود و او می خواست خودش باشد با نیروی عشق و یاد مرتضی. پس چنین کرد و چون مجال تدریس نداشت در کتابخانه بانک مرکزی به کار کتابداری می پردازد و در ضمن کار، کتاب «هنر عشق ورزیدن» نوشته اریک فروم را ترجمه کرد که با استقبال بی مانند روبرو شد و نام آن را دست کم چند نسل

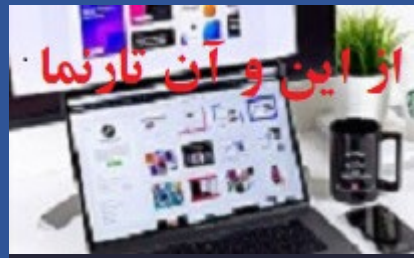


شنیده اند و کثیری خوانده اند. چنان شیفته کتابداری می شود که در این زمینه هم دوباره به تحصیل می پردازد و تا پایان عمر زندگی خود را وقف کتاب و کتابخانه و کتابداری می کند تا جایی که لقب مادر کتابداری نوین ایران می گیرد در حالی که از نام و یاد مرتضی کیوان لحظه ای غافل نبود.

جالب است بدانیم نام مرتضی کیوان درست دو ماه بعد از پیروزی انقلاب و در ۲۲ فروردین ۱۳۵۸ هم تازه شد. روزی که ۱۱ نفر از سران رژیم پهلوی اعدام شدند. یکی از آنان **سرتیپ مجیدی** رییس دادگاه بدوی افسران حزب توده بود که البته بیشتر به خاطر حکم اعدام رهبران فداییان اسلام محکوم شد نه دادگاه بدوی افسران.

حکم مرتضی کیوان البته در پی تشکیل دادگاه تجدیدنظر سران سازمان نظامی حزب توده به ریاست سرلشکر **منصور مزین** و دادستانی **سرتیپ امیرحسین آزموده** اجرا شد همراه با ۱۰ نظامی: **سرهنگ محمدعلی مبشری، سرهنگ عزت الله سیامک، سرگرد هوشنگ وزیریان، ستوان یکم عباس افراخته، سروان نورالله شفا، حسین سبزواری، سرهنگ نعمت الله عزیزی نمینی، سرگرد نصرالله عطارد، سروان نظام الدین مدنی، ستوان یکم اسلامی، سروان واعظ قائمی و مهندس مرتضی کیوان.** در گزارش این محاکمه و ویدیویی که موجود است نیز بر

## در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



[m.ilbeiqi@yahoo.fr](mailto:m.ilbeiqi@yahoo.fr) [xalvat.info](http://xalvat.info)

غیرنظامی بودن کیوان تأکید می‌شود اگرچه بعدتر گفته شد او در حال گذراندن سربازی بوده حال آن که متولد ۱۳۰۰ بود و در آن زمان ۳۳ سال داشته است.

اگرچه دو تن از اعضای این گروه که به خاطر سرهنگ سیامک به **گروه سیامک** نیز شهرت یافته بود بهانهٔ سرودن ترانهٔ عاشقانهٔ «**مرا بیوس**» هم شدند اما حضور مرتضی کیوان به جمع آنان وجه شاعرانه‌ای داد و انتساب به حزب توده آنان را نزد مردم منفور نساخت. چرا که در آن زمان چهره‌های شاخص ادبی با این حزب مراوده داشتند اگرچه غالب آنان بعدتر راه خود را جدا کردند و هر چند بعدتر اصطلاح «توده نفتی» رایج شد و توده‌ای بودن و مصدقی بودن قابل جمع به نظر نمی‌رسید اما مرتضی کیوان هم دوستدار مصدق بود. کما این که **مهدی اخوان ثالث** نیز که بعد ۲۸ مرداد، به اتهام همکاری با حزب توده بازداشت شد در همان زندان شعری در وصف مصدق سرود و خود بعدها گفت:

«این شعر [تسلا و سلام] را برای زنده‌یاد دکتر مصدق گفته‌ام. در آن وقت‌ها - در سال ۳۵ - نمی‌شد اسم مصدق را ببری؛ این بود که بالای شعر نوشتم: برای **پیرمحمد احمدآبادی**.

من خودم در زندان بودم که آن مرد بزرگ و بزرگوار تاریخ معاصر ما را گرفته بودند و تقریباً محکوم کرده بودند.

وقتی ما را در زندان زرهی برای هواخوری می‌بردند، او [دکتر مصدق] را می‌دیدیم که در یک حصار سیمی خاص و جداگانه‌ای به تنهایی راه می‌رفت و قدم می‌زد؛ مثل شیری درون قفس. بعدها این شعر را برایش گفتم:

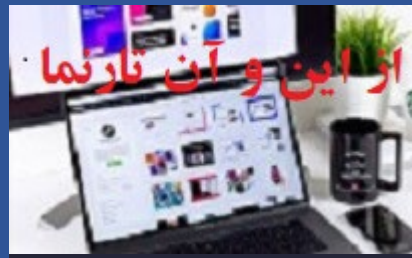
**دیدي دلا که یار نیامد؟**

**گرد آمد و سوار نیامد**

**بگذاخت شمع و سوخت سراپای**

**و آن صبح زرنگار نیامد...»**

## در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



[m.ilbeiqi@yahoo.fr](mailto:m.ilbeiqi@yahoo.fr) [xalvat.info](http://xalvat.info)

اختصاص «یک چهره - یک روایت» به مرتضی کیوان اما نه به خاطر وجه سیاسی قضیه که در پاسداشت نگاه انسانی و رفاقت مدار آن روزگار است. چرا که جامعه ما روز به روز از ارزش‌های انسانی تهی‌تر و پولزده‌تر و مادی‌تر می‌شود و هر چند هنوز به تلخی **مراد فرهادپور** نمی‌توان از «اجتماع حشرات دچار حرص و هراس» گفت اما خوب است با مرتضی کیوان آشناتر شویم تا فراموش نکنیم در این خاک چه انسان‌هایی با نگاه انسانی زیستند و مردند و اگر هم روایت همفکران او را نمی‌پذیریم زنده یاد پوری سلطانی را کافی بدانیم که خاطره عشق او سبب شد قریب ۶۰ سال را با یاد او سپری کند.

### شرح عشق جاودانه پوری سلطانی: از مرتضی سخن می‌گویم

«برای من و مرتضی فال گرفت. به ما گفت دوران عاشقانه زیبایی دارید افسوس که با جدایی همراه می‌شود. مرتضی خندید. گفت ناراحت نباش سرنوشت تمام فال‌ها همین است.»

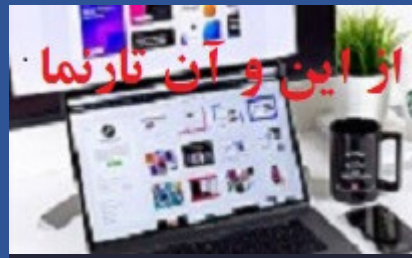
**احمد فرتاش** - کسانی که با **احمد شاملو** آشناترند، به خوبی می‌دانند که **مرتضی کیوان** یکی از موثرترین افراد زندگی او بوده است. **آیدا**، همسر شاملو، می‌گوید:

«احمد می‌گفت همه خصوصیاتش برازنده و استثنایی بود. حرف زدیش، لباس پوشیدنش، رفتارش و از همه مهم‌تر نظم و دقتی که در کارهایش به خرج می‌داد. هر بار حرف کیوان به میان می‌آمد می‌گفت یک نفر را به قدر تو دوست داشتم، کیوان را. وقت‌هایی که بی‌حوصله یا غمگین بود همین که اسم کیوان را می‌شنید به وجد می‌آمد و انگار دوباره جان می‌گرفت.»

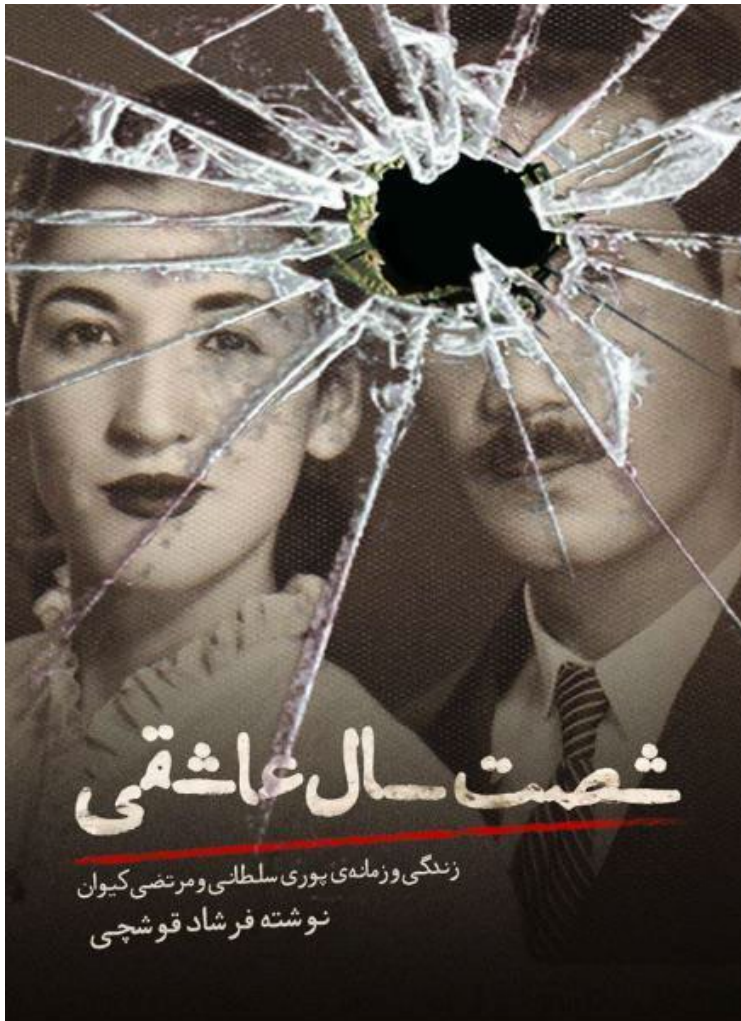
**مرتضی کیوان**، با اینکه فقط چهار سال از شاملو بزرگ‌تر بود، رهبر فکری شاملو بود و در شکل‌گیری نگاه شاملو به شعر



در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



[m.ilbeiqi@yahoo.fr](mailto:m.ilbeiqi@yahoo.fr) [xalvat.info](http://xalvat.info)



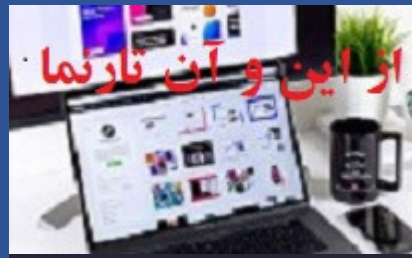
و ادبیات و هنر و سیاست و جامعه، نقش بسیار مهمی داشت. کیوان عضو حزب توده بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد به جرم همکاری با سازمان نظامی حزب توده، دستگیر و اعدام شد.

«شصت سال عاشقی»، حکایت

عشق پوری سلطانی به مرتضی کیوان است. کتاب حاصل چند جلسه گفت‌وگوی فرهاد قوشچی با پوری سلطانی است. قوشچی روایت دلنشینی از عشق این دو عضو نه چندان رده بالای حزب توده به دست داده است. نثر کتاب اگرچه چندان درخشان نیست ولی لحن روایت دلنشین است. راوی هم خود پوری سلطانی است و درباره آغاز آشنایی اش با مرتضی می‌گوید:

«یکی از دوستان مادرم که با او رفت‌وآمد و ارتباط نزدیکی داشتیم، سیاوش کسرایی شاعر بود... سیاوش در یکی از شب‌های بهار ۱۳۳۰ من را به عروسی برادرش دعوت کرد. آن شب تعدادی از دوستان شاعر و نویسنده سیاوش کسرایی از جمله هوشنگ ابتهاج (سایه)، احمد شاملو، محمدجعفر محجوب، مرتضی کیوان و... هم حضور داشتند. سایه و کیوان کنار هم نشسته بودند. سیاوش گفت: قدیمی‌ترین دوستم را به قدیمی‌ترین دوستانم معرفی می‌کنم و من وسط آنها نشستم... آن شب، سر میز شام بشقاب به اندازه کافی نبود، من و کیوان به ناچار در یک بشقاب شام خوردیم، اما هرگز باور نمی‌کردم که ممکن است روزی با او زندگی مشترکی را شروع کنم.»

## در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



[m.ilbeigi@yahoo.fr](mailto:m.ilbeigi@yahoo.fr) [xalvat.info](http://xalvat.info)

تحریر حریروارگی این عشق نجیب، در زمانه‌ای که از در و دیوار محرك‌های اروتیک بر سر عشاق نمی‌بارید و عشق و وفاداری هنوز این قدر بی‌معنا و بی‌مبنا نشده بود، کتاب قوشچی را حقیقتاً دل‌پذیر کرده است.

خاطرات پوری سلطانی ساده و زیبا و دلنشین‌اند:

«از دانشکده با هم به خیابان شاه‌آباد رفتیم. یکی از اولین کافه‌قنادی‌های تهران به نام نوبخت در شاه‌آباد بود. با مرتضی به بالکن کافه‌قنادی رفته و بستنی خوردیم، بعد به طرف خیابان استانبول به راه افتادیم. در راسته شمالی خیابان خانمی روسی بود که قهوه‌فروشی داشت، در ضمن فال قهوه هم می‌گرفت و با فال‌گرفتن شهرتی به هم زده بود. برای من و مرتضی فال گرفت، به ما گفت دوران عاشقانه



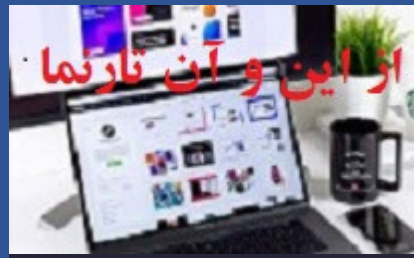
زیبایی دارید افسوس که با جدایی همراه می‌شود، اما همیشه عاشق می‌مانید. مرتضی خندید، گفت ناراحت نباش سرنوشت تمام فال‌ها همین است.»

آیدا درباره پوری سلطانی گفته است:

«من با چه کلماتی باید بگویم که شاملو چه احترامی برای همسر بزرگوار کیوان، خانم پوراندخت سلطانی قائل بود! بزرگ‌ترین درس زندگی را پوری به ما داد. این زن يك انسان بی‌نظیر است. يك عاشق بی‌هماورد. پوری به ما آموخت که... دلدادۀ انسان والا باشیم. مرتضی و پوری فقط دو ماه بود ازدواج کرده بودند که مرتضی را دستگیر کردند و... پوری يك عمر است که تنها با خاطره کیوان زندگی می‌کند. در این



## در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



[m.ilbeigi@yahoo.fr](mailto:m.ilbeigi@yahoo.fr) [xalvat.info](http://xalvat.info)

سال‌های تنهایی زنی بوده با تخصص بالا و کاردان و شاگردانی پرورش داده با کفایت. ببینید مرتضی چه ارج و احترامی در دل پوری دارد که او يك عمر به پایش ایستاده.»

فرشاد قوشچی هم در کتابش نوشته است: «در ملاقات دوم سؤالی نمودم که بسیار متاثر شد و البته من هم پشیمان؛ سوال این بود که آیا بعد از کیوان هرگز عاشق شده است؟»

تخصص پوری سلطانی کتابداری بود و در اسفند ۱۳۹۳ کتابخانه ملی به پاس يك عمر فعالیت حرفه‌ای و ممتازش در کتابداری، مراسم بزرگداشتی برای او برگزار کرد.

حدود نیمی از کتاب، شرح پیشرفت اجتماعی پوری در غیاب مرتضی است. او پس از آزادی از زندان در ۱۳۳۳، به این نتیجه می‌رسد که روحیه‌اش مناسب فعالیت سیاسی نیست. سیاست را رها می‌کند و چندی بعد به انگلستان می‌رود تا در دانشگاه کمبریج زبان آرامی بخواند ولی به علت مشکلات مالی، تحصیلش ناتمام می‌ماند.



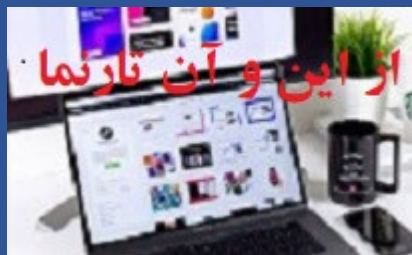
پس پوری به ایران برمی‌گردد و در مقطع فوق لیسانس کتابداری درس می‌خواند. کتاب «هنر عشق ورزیدن» اریک فروم را هم با راهنمایی و کمک دکتر رضا داوری در دهه ۱۳۴۰ ترجمه می‌کند.

پوری سلطانی درباره روزی که ماموران رژیم شاه به خانه‌شان ریختند و مرتضی را برای همیشه بردند، می‌گوید:

«وقتی هنوز سرگرم بازرسی بودند، از آنها خواستیم که ناهار بخوریم... به اتاق خودمان رفتیم... گفتم: مرتضی جان، ما به زودی همدیگر را خواهیم دید؟ نگاهی کرد، دستم را گرفت و گفت: به این زودی‌ها نمی‌شود، این بار خیلی مشکل است. گفتم از من اطمینان

داشته باش. به مهربانی نگاه کرد و چیزی نگفت. روز آخر هم مانند روز اول آشنایی با هم در يك بشقاب غذا خورده بودیم.»

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



[m.ilbeiqi@yahoo.fr](mailto:m.ilbeiqi@yahoo.fr) [xalvat.info](http://xalvat.info)

\* در اسفند ۱۳۹۳ کتابخانه ملی ایران از خدمات پوری سلطانی تجلیل کرد و او را برازنده عنوان «مادر کتابداری نوین ایران» دانست. در خرداد ۱۳۹۴ دویستمین شب بخارا به او اختصاص یافت و امیر هوشنگ ابتهاج (سایه) از دوستان و علاقه‌مندان مرتضی کیوان هم در آن شرکت کرد. [پوران دخت سلطانی در ۱۶ آبان همان سال در بیمارستان ایران مهر تهران درگذشت.](#)



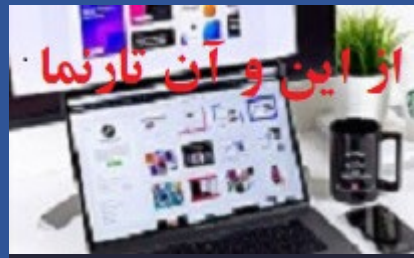
## پوران دخت سلطانی همسر مرتضی کیوان و مادر کتابداری نوین ایران

پوری خانم چنان شیفته کتابداری می‌شود که در این زمینه هم دوباره به تحصیل می‌پردازد و تا پایان عمر زندگی خود را وقف کتاب و کتابخانه و کتابداری می‌کند تا جایی که لقب مادر کتابداری نوین ایران می‌گیرد در حالی که از نام و یاد مرتضی کیوان لحظه‌ای غافل نبود.

جالب است بدانیم نام مرتضی کیوان درست دو ماه بعد از پیروزی انقلاب و در ۲۲ فروردین ۱۳۵۸ هم تازه شد. روزی که ۱۱ نفر از سران رژیم پهلوی اعدام شدند. یکی از آنان **سرتیپ مجیدی** رییس دادگاه بدوی افسران حزب توده بود که البته پیشتر به خاطر حکم اعدام رهبران فداییان اسلام محکوم شد نه دادگاه بدوی افسران.



## در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



[m.ilbeiqi@yahoo.fr](mailto:m.ilbeiqi@yahoo.fr) [xalvat.info](http://xalvat.info)

حکم مرتضی کیوان البته در پی تشکیل دادگاه تجدیدنظر سران سازمان نظامی حزب توده به ریاست سرلشکر منصور مزین و دادستانی سرتیپ امیرحسین آزموده اجرا شد همراه با ۱۰ نظامی و نام‌ها از یان قرار اعلام شد:

سرهنگ محمدعلی مبشری، سرهنگ عزت‌الله سیامک، سرگرد هوشنگ وزیریان، ستوان یکم عباس افراخته، سروان نورالله شفا، حسین سبزواری، سرهنگ نعمت‌الله عزیزی نمینی، سرگرد نصرالله عطارد، سروان نظام‌الدین مدنی، ستوان یکم اسلامی، سروان واعظ قائمی و مهندس مرتضی کیوان.

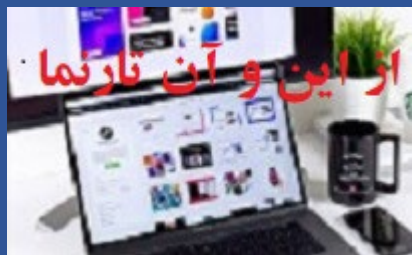
نکته قابل تأمل این که در گزارش این محاکمه و ویدیویی که موجود است نیز بر غیرنظامی بودن «مهندس مرتضی کیوان» تأکید می‌شود اگرچه بعدتر گفته شد او در آن زمان در حال گذراندن خدمت سربازی بوده حال آن‌که متولد ۱۳۰۰ بود و هنگام محاکمه ۳۳ سال داشته است.

اگرچه دو تن از اعضای این گروه که به خاطر سرهنگ سیامک به گروه سیامک نیز شهرت یافته بود بهانه سرودن ترانه عاشقانه «مرا بیوس» هم شدند اما حضور مرتضی کیوان به جمع آنان وجه شاعرانه‌ای داد و انتساب به حزب توده آنان را نزد مردم منفور نساخت. چرا که در آن زمان چهره‌های شاخص ادبی با این حزب مراوده داشتند اگرچه غالب آنان بعدتر راه خود را جدا کردند و هر چند بعدتر اصطلاح «توده نفتی» رایج شد و توده‌ای بودن و مصدق بودن قابل جمع به نظر نمی‌رسید اما مرتضی کیوان هم دوست‌دار مصدق بود. کما این که مهدی اخوان ثالث نیز که بعد ۲۸ مرداد، به اتهام همکاری با حزب توده بازداشت شده بود در همان زندان شعری در وصف مصدق سرود و خود بعدها گفت:

«این شعر [تسلا و سلام] را برای زنده‌یاد دکتر مصدق گفته‌ام. در آن وقت‌ها - در سال ۲۵ - نمی‌شد اسم مصدق را ببری؛ این بود که بالای شعر نوشتم: برای پیرمحمد احمدآبادی.

من خودم در زندان بودم که آن مرد بزرگ و بزرگوار تاریخ معاصر ما را گرفته بودند و تقریباً محکوم کرده بودند.

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



[m.ilbeiqi@yahoo.fr](mailto:m.ilbeiqi@yahoo.fr) [xalvat.info](http://xalvat.info)

وقتی ما را در زندان زرهی برای هواخوری می‌بردند، او [دکتر مصدق] را می‌دیدیم که در یک حصار سیمی خاص و جداگانه‌ای به تنهایی راه می‌رفت و قدم می‌زد؛ مثل شیری درون قفس. بعدها این شعر را برایش گفتم:

دیدى دلا که یار نیامد؟  
گرد آمد و سوار نیامد  
بگداخت شمع و سوخت سراپای  
و آن صبح زرنگار نیامد...»

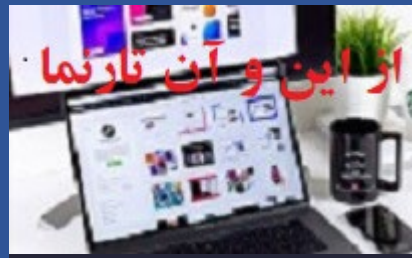
جا دارد به شبی که بخارا به همت **علی دهباشی** در حیات خانم سلطانی برگزار کرد اشاره و از حُسن سلیقه شورای قبلی شهر تهران در نام‌گذاری برخی خیابان‌های تهران ولو فرعی به نام بزرگان فرهنگ و ادبیات هم یاد شود چون اکنون خیابان مجاور کتابخانه ملی ایران در خیابان میرداماد که به بزرگراه حقانی (جهان کودک) راه دارد به نام «پوری سلطانی» است و مناسبت آن هم روشن است که نقش اوست در پایه گذاری کتابداری نوین در ایران هر چند هر که را که با مرتضی کیوان آشنا باشد به یاد او هم می‌اندازد و دست‌کم هر بار که از آن عبور می‌کنم صدای پر طنین بامداد شاعر انگار در خودرو می‌پیچد: *از مرتضی سخن می‌گویم..*

## بنیان گذار کتابداری نوین ایران درگذشت

پوری سلطانی بنیانگذار کتابداری نوین ایران در هشتماد و چهارسالگی بر اثر بیماری از دنیا رفت.

به گزارش خبرگزاری صدا و سیما به نقل از روابط عمومی سازمان اسناد و کتابخانه ملی، تشییع پیکر آن بانوی فقید یکشنبه ساعت ۹ صبح از محل کتابخانه ملی انجام می‌شود.

در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



[m.ilbeiqi@yahoo.fr](mailto:m.ilbeiqi@yahoo.fr) [xalvat.info](http://xalvat.info)

پوری سلطانی متولد سال ۱۳۱۰ و از پایه‌گذاران علوم کتابداری و اطلاع‌رسانی در ایران امروز صبح به علت نارسایی ریه در بیمارستان ایرانمهر درگذشت.

وی جایزه ترویج علم ایران را از سوی انجمن کتابداری و اطلاع‌رسانی ایران دریافت کرده بود.

سلطانی پایه‌گذار مرکز ملی کتابداری و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران و همچنین عضو هیئت علمی گروه کتابداری کتابخانه ملی ایران بود.